

# رسالة حضرت ربّ اعلیٰ در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»

منوچهر سلمان پور

حضرت نقطهٔ اولی در جواب سؤالی که از محضر اطهر در شرح معنی حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»<sup>۱</sup> استفسار گشته رساله‌ای نگاشته‌اند که مورد بحث امروز ما قرار دارد. این رسالهٔ عظیم در قطعی کوتاه و در طی شش صفحه ترقیم گردیده و از نسخهٔ اصلی آن اطلاع صحیحی در دست نیست. نسخه‌ای که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته از مجموعهٔ خطی آیات نازله از کلک اطهر آن طلعت احدیّه استنساخ شده و تاریخ تسوید آن مشخص نگردیده است.

## فصل اوّل: مطلع، مصدر و تاریخ نزول توفیق مبارک

۱- مطلع رساله: این توفیق منبع به نام خداوند عزّ و جلّ آغاز و مصدر به «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌باشد و حضرت اعلیٰ در بدایت آن پرسشی را که به محضر مبارک تقدیم گشته ذکر فرموده‌اند، قوله الجلیل: «قال السائل سلّمه الله تعالی ما معنی الحدیث المروئی عن علی علیه السلام "من عرف نفسه فقد عرف ربّه."»<sup>۲</sup> و همچنان که از نصّ مبارک مستفاد می‌گردد حدیث فوق الذّکر از

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است.<sup>۳</sup>

۲- نام سؤال کننده و محل نزول رساله مبارکه: در متن تویق مبارک به نام سؤال کننده اشاره ای نشده و ضمن تبعاتی که تا کنون انجام گردیده از محل نزول لوح مبارک اطلاع موثقی به دست نیامده است.

## فصل دوم: نحوه تفسیر مبارک

حضرت ربّ اعلی نحوه تفسیر خود را بر پایه سه باب ذیل استوار فرموده اند:

باب اول - پی گیری مسائل باید بر اساس تحرّی حقیقت صورت پذیرد بدین معنی که باید قلب را از شبهات هائله پاک و منزّه نمود و از تقلید علماء کاذبه مطهّر ساخت تا قابل درک معانی شود. مقصود مبارک از ذکر شبهات هائله اشاره به نقش علماء است زیرا اکثر اصول و قواعدی را در بین ناس معمول می دارند که مبتنی بر مشتهیات نفسیه آنان است و مدّل بر بغض و عداوتشان. باعث غفلت و گمراهی گردیده اند و موجب نشر تکفیر و تفسیق. در دوره اسلام نیز وضعیّت مشابهی رخ داد و حضرت اعلی در اثبات این مدّعی به آیه قرآن مجید استشهاد می کنند که می فرماید: «الم تر الی الذّین بدّلوا نعمه الله کفراً و احلّوا قومهم دار البوار جهنّم یصلونها فیئس القرار.»<sup>۴</sup> می فرماید: هیچ ندیدی حال مردمی را که نعمت خدا را به کفر مبدّل ساختند و قوم خود را به دیار هلاک کشاندند و به دوزخ که بدترین جایگاه است درافتادند. هیکل مبارک در شرح و توضیح آیه قرآنیّه فوق، "نعمه الله" را به "معرفة الله" تعبیر و توصیف می فرمایند بدین معنی که معرفت حقّ نعمتی است که پروردگار عالمیان به بندگان ارزانی داشته و علماء سوء در هر آئینی پیروان خود را از این موهبت آسمانی محروم نموده اند و به دوزخ افکنده اند.<sup>۵</sup>

باب دوم - کلام حقّ را با کلام خلق نباید مقایسه نمود. می فرمایند کلام در حقیقت ظهوری است از مظاهر عمل متکلم و آئینه ای است گویا از ما فی الضمیر او. همچنان که مظاهر الهیه حجت بالغه و آیه محکمه ای هستند که از جانب خداوند مبعوث گردیده اند، کلامشان نیز حجت کامله و حکمت باهره ای است که با کلام خلق شباهتی نداشته و ندارد. عالم ممکنات در اثر حرفی از حروف آن کلمات ایجاد گردیده است. سپس اضافه می فرمایند که خداوند تبارک و تعالی قدیم است و حادث نیست. لم یزل واحد بوده و لا یزال واحد خواهد بود. خلقت جهان بر اثر مشیت او است و مشیت را خود ایجاد فرموده است. مشیت الهیه نخستین نقطه ای است که در عالم امکان مذکور گشته و خداوند نفس خود را بدان ذکر نموده و اعلان فرموده که «انّی انا الله لا اله الاّ انا. کنتُ کنزاً مخفیاً فاحبیبُ ان اُعرفَ فخلقتُ الخلق لکی اعرف.» بدین مضمون که منم خداوند یکتا. نیست خدائی به جز من. کنز پنهانی بودم و دوست داشتم که شناخته شوم. پس خلق را خلق نمودم تا مرا بشناسند. پروردگار جهان

عالم وجود را چنین آغاز فرمود. دلیلش آیاتش است و او است مشیت، و وجودش اثباتش است و او است آیت احدیت. جمیع اشیاء مدلل بر او است و او مدلل بر اینکه خداوند بی همتا است.<sup>۶</sup> می‌فرماید: «كُلُّ الْأَشْيَاءِ مَدْلٌ عَلَيْهِ وَهُوَ الْمَدْلُ عَلَى اللَّهِ وَحْدَهُ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي هَذَا الْمَقَامِ لَهُ جِهَةٌ دُونَ نَفْسِ اللَّهِ.» مضمون بیان مبارک این است که جمیع اشیاء مدلل بر او است و او دلیلی است بر یکتائی خدا زیرا در این مقام از برای او به غیر از نفس حق جهت دیگری وجود ندارد.<sup>۷</sup>

با تمعن در بیان فوق چنین نتیجه می‌گیریم که اگر انسان به معرفت اشیاء پی برد به معرفت حق نائل می‌گردد. حضرت ربّ اعلی در ذکر و توصیف معرفت می‌فرمایند این معرفت معرفت ظاهری است نه معرفت باطنی و معرفت ظاهری راجع است به معرفت امر و خلق، و امر و خلق حادثند نه قدیم. وصف حادث را حادث داند و مُلک در عالم مُلک باقی بماند و مخلوق در عالم خلقت انتهاء یابد. مسأله "مشیت" و موضوع "امر و خلق" از مواضع اصلیّه عرفان است. شرح این مسائل را باید در آثار مبارکه و تفاسیر مختلفه جستجو نمود و تفصیل آن از حوصله این و جیزه خارج است ولیکن به اختصار مرقوم می‌گردد که بر حسب تبیینات حضرت عبدالبهاء "مشیت اولیه" عالم امر و باطن اشیاء را شامل است، قوله المبین: «اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند: حقّ و امر که عبارت از مشیت اولیه است و خلق. و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه است نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه.»<sup>۸</sup> منتخباتی از آثار مقدّسه در این موضوع در کتاب امر و خلق، جلد ۴ نیز یافت می‌شود.

باری، شناسائی ذات غیبی ازلی ممکن نیست و میسر نه. «السَّبِيلُ إِلَى الْأَزْلِ مَسْدُودٌ وَالطَّلْبُ مَرْدُودٌ. دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوَجُودُهُ اثْبَاتُهُ.» این است که مظاهر ظهور الهی سخن از ذات غیب منیع لایوصف نرانند و توصیف آن ساذج وجود نمایند. «ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى،»<sup>۹</sup> بدین معنی که هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست. حضرت نقطه اولی در این رساله تفسیریّه می‌فرمایند که کلام مظاهر الهی فی الحقیقه عین کلمه الله است. مجاز نیست و کنایه نمی‌باشد و آن حضرت در این زمینه اشاره به آیه قرآن کریم فرموده چنین نقل می‌نمایند: «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.»<sup>۱۰</sup> یعنی ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم تا (در خلقت آفاق و انفس نظر کنند و خداشناس شوند) ظاهر و آشکار شود که (خدا و آیات حکمت و قیامت و رسالتش همه) بر حقّ است. ایضاً می‌فرمایند حضرت مسیح نیز در شرح مقام کلمه مظاهر ظهور شهادت داده و می‌فرماید: خدایا، بر آنچه در نفس تو است آگاه نیستم. لا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ. و در انجیل جلیل آمده که اعرف نفسک تعرّف ربّک، ظاهرک للفناء و باطنک انا. یعنی نفس خود را بشناس تا به شناسائی پروردگارت پیبری.

آن طلعت احدیه همچین به بیان رسول اکرم استشهد می‌نماید که فرموده: اعرفکم بنفسه اعرفکم برئه. یعنی با شناسائی نفس خود به معرفت پروردگار خواهی رسید. ضمناً شمه‌ای از آثار ائمه اطهار را نیز که در این مواضع بیان گردیده نقل می‌فرمایند از قبیل بیان حضرت علی علیه السلام در وصف عالم بالا. قوله العزیز: «صَوَّرَ عَارِيَّةً عَنِ الْمَوَادِّ الْخَالِيَةِ عَنِ الْقُوَّةِ وَالِاسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ وَ طَالَعَهَا فَتَلَثَّثَتْ فَالْقَى فِي هَوِيَّتِهَا مِثَالَهُ فَظَهَرَ عَنْهَا اِفْعَالَهُ.» مضمون بیان مبارک این است که صورت‌هائی تهی از قوه و استعداد بودند. تجلی الهی بر آنها وارد آمد؛ تابان شدند. بر آنان طلوع فرمود؛ فروغ و تلاؤ یافتند. مثل خویش را بر هویت آنان القاء فرمود؛ اعمال و افعال از آنان ظاهر شد. از امام جعفر صادق نیز منقول گشته: «العبودية جوهره كنهها الربوبية فما فقد في العبودية وجد في الربوبية و ما خفي في الربوبية اُصيب في العبودية.» مضمون بیان آنکه بندگی جوهری است که کنه آن ربوبیت می‌باشد و آنچه در بندگی یافت نشود در پروردگاری متجلی گردد و آنچه در پروردگاری پنهان باشد در بندگی پدید آید. از آنچه که گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که رابطه مستقیمی بین معرفت الهی و معرفت خلقت الهی وجود دارد.

حضرت ربّ اعلی در شرح معرفت الله می‌فرماید که بشر خاکی از درک حقیقت الهی عاجز و قاصر است و اضافه می‌کنند که خداوند کریم به معرفت احدی از ممکنات درنیاید و وصول و صعود به وی ممکن نبوده و نیست. قوله العظیم: «يَمْتَنِعُ الْوَصُولُ وَالصُّعُودُ إِلَيْهِ وَ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ أَجَلٌ وَ اعْظَمُ أَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ لِأَنَّ الْمَعْرِفَةَ فَرَعُ الْاِقْتِرَانِ وَ ذَلِكَ صِفَةُ الْاِمْكَانِ.» مضمون آیه مبارکه این است که صعود و وصولی به حقّ منیع نبوده و نیست و کردگار توانا عظیم‌تر و شکوه‌مندتر از آن است که فردی به شناسائی او دست یابد، چه که معرفت ناشی از اقتران است که خود از شؤونات عالم خلق می‌باشد. ضمناً می‌فرمایند از مقتضیات شؤون حکمت الهیه آن است که خداوند توانا نفس خویش را به جهت مخلوقات تعریف و توصیف فرماید، و گوشزد می‌نماید که این نعت و وصف با خلقت ممکنات مشابهت ندارد بلکه فی الجمله ارائه طریقی در سبیل معرفت ایزد متعال می‌باشد و اضافه می‌فرماید که این توصیف دلالت بر اثبات حقیقت بنده و ربوبیت پروردگار می‌نماید. قوله العظیم: «و جعل الله ذلك الوصف حقيقة العبد و هو ربوبية الربّ جلّ و علا.» و بر هیچ کس پوشیده نیست که مقصود از اقتران، احاطه و مشابهت می‌باشد و چون بنده و مخلوق در عالم خود احاطه و مشابهتی با حیّز خالق و کردگار ندارد لذا از فهم و ادراک حیّز اعلی و عالم ربّ توانا محروم و ممنوع است.

اگر به نظر دقیق در این توصیف رفیع تفکر کنیم ملاحظه می‌نمائیم که حضرت نقطه اولی از هویت ذات مالک اسماء سخن به میان نمی‌آورند بلکه اثبات وجود حضرت موجود را در هیات مثال شرح و بسط می‌دهند. آیه مبارکه ذیل شاهد این مدعی است؛ قوله الخبیر: «و وصف الله نفسه لكلّ شیءٍ بكلّ شیءٍ و القی فی هویة كلّ شیءٍ مثال نفسه حتی عرف بها. و فی كلّ شیءٍ آیه تدلّ علی

آنه واحدٌ و ذلك الوصفُ آيةُ الرَّبِّ و حقيقة العبد.» مضمون بیان مبارک چنین است که خداوند وصف و تعریف نفس خود را در جمیع اشیاء ظاهر و آشکار فرموده و در هویت هر شیء اشاره و دلیلی نهفته که دلالت بر وحدانیت حق می‌نماید و این وصف حقیقت بندگی و آیت خداوندگاری است. با دقت و تمعن در بیان فوق الذکر چنین نتیجه می‌گیریم که جمیع اشیاء در این جهان ناسوتی، برهانی واضح بر وجود حضرت ذی‌جود اند و دلیلی آشکار بر عبودیت بنده حضرت کردگار. یعنی تعریف و توصیف و دلیل و برهان وجود حضرت واجب الوجود در جمیع ممکنات ظاهر و باهر است. هر آن که به حقیقت نفس خویش پی ببرد به شناسائی حق توفیق یابد و شاهد این قول بیان حضرت نقطه اولی است که می‌فرماید، قوله المجید: «و لكلّ الاشیاء هذه الوصفُ موجودةً. من عرفها عرف ربّه و المقصودُ انّ لا سبیل الی الله الا بمعرفة هذه النفس الّتی هی معرفة الربّ لأنّ الشیء لا یدرکُ وراء مبدئه. من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربّه و ذلك الوصفُ وصف الربّ لیس کمثله شیءٌ و هو العلیّ الکبیر.»

در توضیح و توجیه "وصف" که در آیه فوق وارد گشته، حضرت نقطه اولی می‌فرماید که وصف را مراتب و تجلیات شتی در بر است. من جمله:

اولاً - وصف مقام توحید صرف و تفرید بحت و آن مقامی است که دلالت می‌کند بر اینکه از برای خداوند اولی و آخری و آشکاری و پنهانی نیست. وصول به او در عالم وجود ممتنع و محال است. راهی بدو یافت نشود مگر از طریق وصف نفس مبارکی که خود اعلان فرموده. او عالم است و به حیطة علم احدی درنیامده؛ شنونده است ولی کسی را یارای شنوائیش نبوده؛ بیننده است ولیکن دیده به سویش دوخته نشده. جهان هستی به آستانش راه نیابد و ناله طلب به درگاهش نرسد؛ چنانچه می‌فرماید: «لا سبیل الیه بما وُصفَ نفسه و هو آیهُ الله القدیم الّذی هو العالمُ و لا معلومٌ و السَّمیعُ و لا مسموعٌ و البصیرُ و لا مُبصرٌ. السبیلُ الیه مسدودٌ و الطلبُ مردودٌ.»

ثانیاً - وصف صفاتش در عالم مظاهر ظهور تجلی می‌نماید زیرا حقائق اشیاء که در عالم ملکوت موجود و مشهود، با ظهور مظاهر مقدسه جلوه در عالم ناسوت می‌نماید و این فقره را مرکز عهد و پیمان الهی در یکی از مکاتیب مبارکه توصیف فرموده‌اند؛ قوله الکریم: «حقائق اشیاء در خزائن ملکوت است. چون جلوه به عالم ناسوت نماید اعیان و حقائق کائنات تحقق یابد.»<sup>۱۱</sup>

ثالثاً - وصف تجلی اسمانش در عالم ولایت ظهور می‌نماید.

رابعاً - وصف تجلی افعالش در عالم تشییع ظاهر و باهر می‌گردد.

در آثار مقدسه حضرت بهاءالله نیز مسأله شناسائی ایزد متعال به تفصیل شرح و بسط داده شده است و با مضامین وارده در آثار مبارکه حضرت نقطه اولی مشابهت تام دارد. بیان ذیل که در گلشن معانی آن مظهر کلی الهی ظاهر و متجلی، شاهد این مقال است، قوله جلّت عظمته:

«ای سلمان، آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جمیع در رتبهٔ خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افتدۀ مجردۀ هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبهٔ ممکن و ما خُلِقَ فی انفسِهِم بانفسِهِم تجاوز نتوانند نمود. کَلَّ العرفان من کَلَّ عارفٍ و کَلَّ الاذکار من کَلَّ ذاکِرٍ و کَلَّ الاوصاف من کَلَّ و اصفٍ ینتهی الی ما خُلِقَ فی نفسه من تجلّی رَبِّه. و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق می‌نماید به اینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کَلَّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل به خلق او که از مشیّت امکانیّه بنفسه لِنفسه لا من شیء خلق شده راجع. فسبحان الله من اَنْ یُعَرَفَ بعرفان احدٍ او ان یَرَجَعَ الیه امثال نفس. لم یکن ینبیه و بین خلقه لا من نسبه و لا من ربط و لا من جهه و اشارۀ و دلالة و قد خلق الممکنات بمشیته الّتی احاطت العالمین. حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال به سمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود. جمیع من فی الارض و السماء به کلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحت به عرصه وجود آمده‌اند. چگونه می‌شود مخلوقی که از کلمه خلق شده به ذات قدّم ارتقاء نماید؟»<sup>۱۲</sup>

همچنین در مقام دیگر می‌فرماید، قوله الاکرم:

«بر اولی العلم و افتدۀ منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. "لا تُدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر."»<sup>۱۳</sup>

ضمناً توجّه علاقه‌مندان را به یکی از الواح منیعۀ مبارکۀ حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی معطوف می‌دارد که در کتاب حدیقهٔ عرفان، چاپ کانادا، صفحهٔ ۱۱۰ الی ۱۱۷ به چاپ رسیده و سرآغاز آن چنین است، قوله جلّت کبریائۀ: «نقطهٔ حمد و جوهر حمد مخصوص ساحت قرب حضرت محبوبی است که برافراخت سموات وجود را به قدرت کاملهٔ خود.» در این منشور عظیم یراعهٔ عزّ کریم به ذکر مراتب عرفان پرداخته و می‌نگارد، قوله الخبیر: «شناخته او را هیچ شیئی حقّ شناختن او و وصف ننموده او را احدی حقّ وصف او زیرا که کَلَّ آنچه مشهود گشته نیست مگر به حرفی از کلمهٔ امر او که فراگرفته هوّیات امکان را.» و سپس می‌فرماید، قوله البصیر:

«و همین است آیهٔ "لیس کمثل شیء" که کَلَّ اقرار بر عجز نموده‌اند نزد ظهور معرفت او و اظهار فخر کرده‌اند به شیئی از عنایت او و بعد نفس اشیاء را به او خلق فرمود و این همان نفس است که می‌فرماید: "من عرفها فقد عرف ربّه و من شهدها فقد وصل الی مولاہ" ... و همین نفس همان

فطرت اصلیة الهیة و کلمة ربانیه است که کلّ به او مخلوق اند ولیکن از او محتجب و کلّ به او مقلند و لکن از او معرض»<sup>۱۴</sup>

تفکّر و تعمّق در بیانات فوق الذّکر مطالب ذیل را روشن و آشکار می‌سازد:  
اولاً - شناسائی ذات خداوند تبارک و تعالی محال است چه که به فرموده مظهر ظهور الهی صعود و نزول و ربط و نسبت و عرفان و دلالت و اشارت به ذات الهی امکان‌پذیر نبوده و نیست.  
ثانیاً - رتبه مادون که رتبه ممکنات است به علوّ امتناع رتبه مافوق که رتبه الوهیت است پی نبرده و نخواهد برد.

ثالثاً - مخلوقات و ممکنات به مشیت اولیه و به کلمه او ظاهر و ایجاد گردیده‌اند. حضرت اعلی می‌فرماید: «ظهور الله که مراد از مشیت اولیه باشد در هر ظهوری بهاء الله بوده و هست»<sup>۱۵</sup>  
رابعاً - معرفت نفس انسانی راه را از برای معرفت ربّانی هموار می‌نماید.

علماء و عرفای جهان نیز در ادوار مختلفه سعی و کوشش نموده‌اند که با ارائه نظریات خویش روشنی‌بخش این مبحث گردند و چون تحقیق و تدقیق در باره چگونگی حصول موقّبت آنان مناسب این مقال نیست از شرح مطلب خودداری می‌نماید.

باب سوّم - تأویل کلمه الله باید با علوّ و شرف تحقّق یابد. مقصود از این مبحث را حضرت ربّ اعلی چنین تعریف می‌فرمایند که کلمات طلعات قدسیه را نمی‌توان با کلام خلق مقایسه نمود زیرا اگر مردم جهان همه و همه متحد گردند و دست در دست یکدیگر نهند از عهده اظهار آیه‌ای به مانند آنچه از جانب خداوند در قرآن مجید نازل گشته برنخواهند آمد چه که کلمه الهیه که از لسان مظاهر قدرت و شمس احدیت اتیان گشته از مصدر طهارت بوده و کلاً مشابهتی با سخن مردم روی زمین نداشته و ندارد. از اثر حرفی از کلمه مبارکه جمیع موجودات و ممکنات خلق گردیده و آثارش ابدی و سرمدی است.

### فصل سوّم - نحوه اتمام تفسیر مبارک

پس از آنکه حضرت نقطه اولی بیان می‌فرمایند که طرق مختلفه از برای معرفت خداوند یگانه بی‌شمار و به تعداد نفوس جهان وجود دارد به ذکر عوالم هشت‌گانه به شرح زیر می‌پردازند:

۱- عالم نقطه و الف و حروف و کلمه که مربوط به عالم حضرت محمّد رسول اکرم و اهل بیت ایشان است.

۲- عالم انبیاء و اوصیاء.

۳- عالم انسان.

۴- عالم جنّ.

۵- عالم ملائکه و شیاطین.

۶- عالم حیوان.

۷- عالم نبات.

۸- عالم جماد.

سپس متذکر می‌گردند گرچه در عالم ناسوت با اشراق آفتاب جهانتاب نور و روشنائی بر جمیع اشیاء ظاهر و عیان می‌گردد ولیکن با طلوع آن کوكب درّی سماوی بر اشجار عالم خاکی ظلّ و سایه نیز تولید می‌شود که فی حدّ ذاته فاقد بزوغ و سطوع است ولی هنگام غروب آفتاب عالمتاب آن تیرگی و تاریکی ظاهری رخ از پهنه گیتی برمی‌گیرد و به کلی زائل و نابود می‌شود و اشاره به اهل تصوّف می‌فرمایند که به زعم خویش گمان نمودند که به کنه ذات حقّ واصل گشته‌اند. هیکل انور این ادّعا را باطل می‌شمارند و کفر محض محسوب می‌دارند و می‌فرمایند: «سبحان الله عمّا یقول الظّالمون.»

چون رشته کلام بدین جا می‌رسد تفسیر مبارک با جمله «فانّا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله ربّ العالمین؛ قد تمّ الجواب هنا» به پایان می‌انجامد.

\*\*\*

قبل از اختتام این مبحث ناگزیر اشاره کوتاهی باید به موضوع نفس نمود تا از ابهام جلوگیری شود. اولاً باید دانست حقیقت نفس چیست. جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می‌فرماید، قوله الافخم: «اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید، انّها آیه الهیّه و جوهره ملکوتیه الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها.»<sup>۱۶</sup> مضمون بیان مبارک این است که حقیقت نفس آیتی است الهی و جوهری است ملکوتی که هر صاحب علمی از شناسائی حقیقت آن عاجز است. با توجه به این بیان مبارک واضح و مبرهن می‌گردد که شناسائی نفس انسانی از برای خلق بشری ممکن و میسر نیست تا چه رسد به شناسائی مقام الوهیت.

ثانیاً - نفس چون مظهر عوالم شخصی انسانی است مراتب مختلفه در بر دارد به مانند نفس راضیه و نفس مرضیه و نفس مطمئنّه و نفس شیطانیّه و غیره. مرکز میثاق الهی مراتب نفس را در طی لوح منیعی شرح و توضیح داده‌اند<sup>۱۷</sup> و در توصیف میزان تشخیص حقائق و معانی می‌فرمایند الهام یکی از موازینی است که از احساسات قلبیه منبعت می‌گردد و وسوس شیطانیّه نیز از خطورات قلبیه تبعیت می‌نماید.<sup>۱۸</sup>

ثالثاً - نفس دارای قابلیت اتّحاد با روح است بدین معنی که اگر نفس با الهامات فؤادیه منبعت گردید مراحل ترقّی و تعالی را منعکس می‌نماید. در شرح این مطلب حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند نفس اگر در ظلّ نفثات روح القدس با روح متحد گشت به مانند اتّحاد آئینه با اشعه آفتاب روشن و

دکتر علی مراد داودی اعلی الله المقامه شرحی در باره مبحث نفس بیان داشته و بی‌مناسبت نیست قسمتی از آن را جهت مزید تبصّر نقل نمائیم، قوله:

«در یکی از آیات اشاره فرموده‌اند به آن حدیث معروف: "من عرف نفسه فقد عرف ربه" که معنی آن این است که کسی که نفس خودش را بشناسد خدای خودش را می‌شناسد و بیان بلیغی فرموده‌اند در معنی این حدیث که البته سابقه فلسفی در آثار یونانیان دارد چون سابقاً این مطلب را طور دیگری تلقی می‌کردند. حضرت بهاء‌الله در لوحی که در مجموعه چاپ مصر مندرج شده است مطلب را توضیح فرموده‌اند. می‌فرمایند هر که نفس خود را شناخت، خدای خودش را شناخت. ولی حدود این معرفت را بیان می‌فرمایند. این بیان را به این صورت می‌توان درآورد که ما نفس خودمان را هم تا حدود معینی می‌توانیم بشناسیم. آنچه شما از نفس خودتان می‌شناسید، توجه نفس است به امری از امور، تعلق نفس است به حالتی از حالات. یعنی شما در خودتان چیزی به نام روح یا نفس ادراک نمی‌فرمائید. الآن توجه به خودتان بکنید: هیچ چیز به نام نفس آن جا دیده نمی‌شود. آنچه شما در درون خود ادراک می‌کنید فکری است که در باره چیزی به عمل می‌آورید. خشمی است که به شما دست می‌دهد. ترسی است که پیدا می‌کنید. تصمیمی است که می‌گیرید. یعنی آن چیزی است که نفس در جهتی از جهات به آن توجه می‌کند و تعلق می‌گیرد. و الا ذات نفس کماکان بر خود انسان هم مجهول می‌ماند. به همین سبب "من عرف نفسه فقد عرف ربه" به این معنی می‌شود: همان طور که نفس خودمان را می‌شناسیم و به نام شناختن نفس فقط با آثار و احوال نفس و تجلیات و ظهورات آن آشنائی پیدا می‌کنیم، در مورد خدا هم فقط با جلوه‌های امر او است که آشنا می‌شویم. و در لوح دیگری می‌فرمایند که در حدیث "من عرف نفسه" کلمه "نفس" به نفس مظهر امر الهی در اعلی مرتبه خودش برمی‌گردد یعنی هر که نفس مظهر امر را شناخت خدا را می‌شناسد.»<sup>۲۰</sup>

## یادداشت‌ها

\* این مقاله کنفرانسی است که نویسنده در دوّمین دوره فارسی «مجمع عرفان» در مرکز مطالعات بهائی آکوئو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۶ ایراد کرده‌اند.

۱- معنی حدیث این است که هر کس نفس خود را شناخت خداوند را شناخت. شاعری نیز در این باره چنین سروده:

ای شیفته بندگی شکر و سپاس      وی حدّ عبادت تو بیرون ز قیاس  
خواهی که خدای خویش را بشناسی      پیش از همه ذات خویشتن را بشناس

۲- مضمون بیان مبارک این است که شخصی از محضر مبارک معنی حدیثی که از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه

السلام روایت شده را سؤال نموده است.

۳- مفهوم این حدیث مبنی بر اینکه شناسائی نفس راهی بر شناسائی حق است در آثار مبارکه بهائی و نوشته‌های اسلامی و افکار فلاسفه غرب و شرق به نحوی از انحاء وارد آمده است. گروهی از فلاسفه اصل را معرفت نفس دانسته‌اند و معرفت نفس را وسیله معرفت ربّ شمرده‌اند. فی المثل دکارت (R. Descartes) حکیم معروف فرانسوی همین مفهوم را به صورتی دیگر بیان نموده و گفته است: «من می‌اندیشم؛ پس من هستم.» در بین فلاسفه مشرق‌زمین از مولانا جلال الدین رومی گرفته تا حافظ و غزالی و عطار و پیروان فکر وحدت وجود مطالب بی‌شمار در این مقوله بیان داشته‌اند که نقل آنها در حوصله کلام ما نیست.

۴- قرآن مجید، سوره ابراهیم، آیه‌های ۲۷-۲۸.

۵- ذکر معرفت الهی در آثار بهائی بسیار وارد گردیده و اشاره به مواضع مختلفه در این مختصر نمی‌گنجد. حضرت علی بن ابی طالب نیز در یکی از خطبه‌های خود که در کتاب نهج البلاغه مسطور است شرح معرفت الله را این چنین مذکور داشته است، قوله الکریم: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»، بدین معنی که سرآغاز دین شناخت پروردگار است و کمال شناسائیش در ایمان به او است و کمال ایمان به او در توحید و یگانگی او است و کمال توحید او در خلوص نسبت به او است. این است مفهوم حقیقی وصف او که در این شعر آمده:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

حضرت عبدالبهاء بیان امیر المؤمنین را در تعریف کلمه توحید در ضمن یکی از مکاتیب خویش که در مجموعه مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ ه. ق.)، ج ۲ به طبع رسیده نقل می‌فرماید: «من سئل عن التَّوْحِيدِ فَهُوَ جاهِلٌ و من اجاب عنه فهو مشرکٌ و من عرف التَّوْحِيدِ فَهُوَ ملحدٌ و من لم يعرف التَّوْحِيدِ فَهُوَ کافرٌ». مضمون بیان این است که هر آن که از توحید پسران شود نادان است و آن که جوابگو گردد مشرک است و هر آن که توحید را دانست ملحد است و کسی که پی به توحید نبرد کافر است.

۶- در تفسیری که حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در شرح این حدیث مرقوم فرموده‌اند و در مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲-۵۵ به چاپ رسیده است، هیکل اطهر به تفصیل معانی "کنز مخفی" و "صفات و اسماء الهی" و مراتب "حب" و "معرفت" و "احدیّت" و "واحدیت" و "ماده" و "هیولا" و غیره را تعریف و توصیف فرموده‌اند. ناگفته نماند که این لوح منبع که از اعظام آثار مبارکه مرکز عهد و پیمان الهی محسوب است به موجب تصریح آن طلعت احدیه «در سنّ صباوت (در ادرنه) مرقوم شده است. در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر به مشرب بعضی ذکر شده است. ملاحظه به حقیقت مقصود باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساری است...» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۵).

۷- حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به الشیخ الهادی الزّیان که در مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: فرج الله زکی، ۱۹۲۱ م.)، ج ۳، ص ۳۵۴ به چاپ رسیده است شرح مفصلی در تأسیس عقیده وحده الوجود بیان می‌فرماید و متذکر می‌گردند که مفهوم "وجود" در نزد علماء و فلاسفه شرق و غرب یکسان جلوه نمی‌نماید، قوله المبین: «صنادید متصوّفه که تأسیس عقیده وحده الوجود نموده‌اند مرادشان از آن وجود وجود عامّ مصدری که مفهوم ذهنی است نبوده و نیست... ولی عوامّ متصوّفه را گمان چنان که آن حقیقت غیر منعوته حلول در این صور نامتناهی نموده... اما در نزد اهل حقیقت بهائیان مکلّش این است که آن وجود غیب وجدانی مثلش مثل آفتاب است و اشراق بر جمیع کائنات نموده... حقائق کائنات مستفیض از شمس حقیقتند ولی شمس حقیقت از علو تقدیس و تزیهش تنزل و هبوط نماید و در این کائنات حلول نفرماید.»

۸- در توضیح حقیقت قدیمه و جلوه مظاهر الهیه، حضرت عبدالبهاء در ضمن یکی از الواح مبارکه چنین

می‌فرمایند، قوله الاکرم: «حقیقت کلیّه چون حقیقت قدیمه است منزّه و مقدّس از شوون و احوال حادثات است چه که هر حقیقتی که معرض شوون و حادثات باشد آن قدیم نیست و حادث است. پس بدان این الوهیتی که سائر طوائف و ملل تصوّر می‌نمایند در تحت تصوّر است نه فوق تصوّر و حال آنکه حقیقت الوهیت فوق تصوّر است. امّا مظاهر مقدّسه الهیه مظهر جلوه کمالات و آثار آن حقیقت مقدّسه اند و این فیض ابدی و جلوه لاهوتی حیات ابدیه عالم انسانی است.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۸۴).

۹- قرآن کریم، سوره نجم، آیه‌های ۳-۴.

۱۰- قرآن مجید، سوره فُصِّلَتْ، آیه ۵۳ و متن کامل این آیه چنین است: «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْلَمٰ يَكْفُرْ بِرَبِّكَ اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.»

۱۱- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۷۲. متن این فقره چنین است، قوله الامنع: «بدان که ناسوت آئینه ملکوت است و هر یک با یکدیگر تطبیق تام دارد. آراء صائبه ناسوتیه که از نتایج افکار فلسفه حقیقیه است مطابق آثار ملکوتیه است و به هیچ وجه من الوجوه اختلافی در میان نیست زیرا حقیقت اشیاء در خزائن ملکوت است. چون جلوه به عالم ناسوت نماید اعیان و حقائق کائنات تحقّق یابد.»

۱۲- حضرت بهاء الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب، ۱۹۸۴ م.)، ص ۲۰۴.

۱۳- ایضاً، ص ۳۸.

۱۴- نظر خوانندگان گرامی را به مواضع مهمه‌ای که در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به پروفیسور آگوست فورل (A. Forel) وارد گردیده معطوف می‌دارد. این سفر کریم حاوی شرح مبسوطی در زمینه شناسائی حقّ و مراتب وجود است. مثلاً می‌فرمایند، قوله الارتفاع:

«اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است، یعنی تجرّد حقیقی، و ادراک مستحیل، زیرا آنچه به تصوّر انسان آید آن حقیقت محدود است نه نامتناهی؛ محاط است نه محیط؛ و ادراک انسان فائق و محیط بر آن. و همچنین یقین است که تصوّرات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد نه وجود عینی. و از این گذشته تفاوت مراتب در حیث حدود مانع از ادراک است؛ پس چگونه حادث حقیقت قدیمه را ادراک کند؟ چنانچه گفتیم تفاوت مراتب در حیث حدوث مانع از ادراک است.»

متن کامل این لوح منبع در مجلد سوّم مکاتیب عبدالبهاء، صص ۴۷۴-۴۹۱ به چاپ رسیده است. ناگفته نماند که فورل از اساتید علم حشره‌شناسی در کشور سوئیس و از پیروان عقیده وحدت وجود (monism) بود و پس از آنکه در ظلّ شریعه الهیه وارد گشت از مدافعين سرسخت امر ربّانی شد و با ایمان و ایقان کامل به آئین بهائی بدروود حیات گفت. ۱۵- علی‌مراد داودی، الوهیت و مظهریت (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۸ ب، ۱۹۹۱ م.)، ص ۲۷۸، به نقل از بیان فارسی، واحد یک/باب ۱۵.

۱۶- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۰۷. این بیان با مختصری تفاوت در امر و خلق، تألیف فاضل مازندرانی، لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۲ ب، ۱۹۸۵ م، ج ۱، ص ۱۸۵ نیز آمده است.

۱۷- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان العلمیه، ۱۹۱۰ م.)، ج ۱، صص ۶۲-۸۲.

۱۸- ایضاً، ص ۱۱۲. متن بیان مبارک چنین است: «فالهام هو عبارة عن خطوراتٍ قلبیةٍ و الوسواس الشیطانیة هی ایضاً خطورات تتابع علی القلب من وارداتٍ نفسیة.»

۱۹- ایضاً، ص ۱۹۶.

۲۰- الوهیت و مظهریت، صص ۲۷۲-۲۷۳.